k

# حدیث دوات و قلم / بخوانید و داورى کنید

مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام
زیر نظر: گروه معارف و علوم اسلامى، حوزه علمیه قم
فاضل محقّق: سعید داودى

فهرستنویسى پیش از انتشار: توسط انتشارات امام على بن ابى طالب (علیهما السلام).
------------------------------------------

## مقدمه

تاریخ اسلام نشانه هاى فراوانى از عظمت این آیین و حقانیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در خود جاى داده است.
این تاریخ، مملو از نکاتى است که اگر به خوبى تبیین گردد، براى جلب افراد دور افتاده از دین اسلام، بسیار کارساز است و چه مناسب و زیباست که بزرگان علماى اسلام سعى بلیغ در نشان دادن این نکات نمایند؛ نکاتى از خلق و خوى پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و رحمت و رأفت او که سبب پیشرفت سریع اسلام در جهان شد و در برابر دشمنان نیرومند، لجوج و متعصّب ایستاد و سرانجام موجب تأثیر اسلام در پیشبرد علوم و دانش ها و تمدن بشرى گردید.
با این حال، برخى نقاط تاریک نیز وجود دارد که بر دانشمندان دینى لازم است، بدون تعصب و پیش داورى آنها را تبیین کنند و به ویژه، به جوانان جستجوگر و حقیقت طلب پاسخ قانع کننده اى دهند، تا سبب رمیدن آنها از اسلام ناب نگردد، و ما در این مجموعه به بخشى از آن اشاره مى کنیم. نخست به سراغ داستان عجیب دوات و قلم مى رویم.
آرى یکى از این نقاط سؤال برانگیز، داستان «دوات و قلم» است که در چند گفتار آن را مورد بررسى قرار مى دهیم ودرآینده به خواست خدابه نقاط دیگرى خواهیم پرداخت.

## 1. اسناد حدیث دوات و قلم

داستان از این قرار است که در روزهاى پایانى عمر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن حضرت به جمعى از اصحاب که به عیادتش رفته بودند، فرمود: «قلم و دواتى برایم حاضر کنید تا براى شما نامه اى بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید». ولى بعضى از صحابه به مخالفت برخاستند و مانع نوشتن این نامه شدند!
این حدیث در شش مورد از صحیح بخارى [صحیح بخارى، کتاب العلم، باب 39 (باب کتابة العلم)، ح 4؛ کتاب الجهاد والسیر؛ باب 175، ح 1؛ کتاب الجزیة، باب 6، ح 2؛ کتاب المغازى، باب 84 (باب مرض النبى ووفاته)، ح 4؛ همان باب، ح 5؛ کتاب المرضى، باب 17 (باب قول المریض قوموا عنى)، ح 1] و سه مورد از صحیح مسلم [صحیح مسلم؛ کتاب الوصیة، باب6، ح 6؛ همان باب، ح 7؛ همان باب، ح 8] که هر دو از معتبرترین کتب روائى اهل سنتاست، آمده.
بخش نخست این ماجرا مطابق نقل «مسلم» در کتاب صحیح خود چنین است:
سعید بن جبیر مى گوید: ابن عباس گفته است: «یوم الخمیس، و ما یوم الخمیس، ثم جعل تسیل دموعه حتى رأیت على خدّیه کأنّها نظام اللّؤلُو. قال: قال رسول الله: «ائتونى بالکتف والدواة ـ او اللوح والدواة ـ اکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعده ابداً؛ پنج شنبه و چه روز پنجشنبه سختى بود![ این حادثه در روز پنج شنبه اتفاق افتاد و مطابق نقل طبرى آن حضرت در روز دوشنبه (چهار روز بعد) وفات یافت. طبرى در حوادث سنه یازدهم هجرى مى نویسد: «روزى که رسول خدا رحلت فرمود همه مورخین اتفاق دارند که روز دوشنبه بوده است». در فتح البارى نیز ابن حجر مى نویسد: آن حضرت روز پنج شنبه بیمار شد و روز دوشنبه رحلت کرد. (ج 7، ص 739)] آنگاه ابن عباس گریست و سیل اشک او را دیدم که همچون رشته مروارید بر گونه هایش جارى شد. سپس ادامه داد: رسول خدا فرمود: «براى من کاغذ و قلمى بیاورید تا براى شما نوشته اى بنگارم که پس از آن هرگز گمراه نشوید...».[ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب 6، ح 7]
در بدو امر چنین به نظر مى رسد که همه اصحاب که حضور داشتند با شنیدن این خواسته رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، با شوق و علاقه فراوان قلم و دواتى حاضر کردند، تا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وصیت نامه اش را بنویسد؛ زیرا از یک سو اطاعت فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) واجب است و از سوى دیگر، این نوشته به هدایت جاویدان و ترک ضلالت آنان پیوند مى خورد؛ و از سوى سوم، پیامبر(صلی الله علیه و آله) در بستر بیمارى و رحلتش نزدیک بود و طبعاً کلماتى جامع و هدایت ویژه اى را عرضه مى کرد؛ از این رو، باید براى دریافت این دستورالعمل از سوى پیامبر و پیشواى خود، سر از پا نشناسند و بدون فوت وقت، قلم و دوات حاضر کنند؛ ولى شگفت آور آنکه جمعى از صحابه با آن به مخالفت برخاستند!
راستى عکس العمل بعضى از آنان باورکردنى نیست! اما واقعیت دارد، زیرا در کتب صحاح و کتاب هاى معروف تاریخى آمده است.
مطابق این روایت، در حضور آن حضرت نزاع و درگیرى شد! برخى گفتند: قلم و دوات را حاضر کنید و برخى گفتند نیازى نیست. در پاره اى از روایات، نام آنان که مخالفت کرده اند، نیامده است[صحیح بخارى، کتاب الجهاد و السیر، باب 175، ح 1؛ کتاب الجزیه، باب6، ح 2؛ کتاب المغازى، باب 84 (باب مرض النبى و وفاته)، ح 4 و 5؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب 6، ح 6 و 7.]؛ ولى در پاره اى از روایات تصریحشده است که «عمر» به مخالفت برخاست.
از جمله در صحیح بخارى آمده است که پس از درخواست رسول خدا (صلی الله علیه و آله) براى مهیا ساختن قلم و دوات، «عمر» گفت: «إنّ النّبیّ غلب علیه الوجع!!، وعندکم القرآن، حسبنا کتاب الله؛ بیمارى بر پیامبر چیره شده است (که چنین سخنانى مى گوید)، قرآن نزد شماست و کتاب خدا ما را کافى است!».[ صحیح بخارى، کتاب المرضى، باب 17 (باب قول المریض قوموا عنى)، ح 1]
بخارى در جاى دیگر از کتابش نیز همین سخن را با اندکى تفاوت از عمر نقل کرده است؛ او مى نویسد: ابن عباس مى گوید؛ وقتى که بیمارى پیامبر شدت یافت، فرمود : «ائتونى بکتاب اکتب لکم کتابآ لا تضلّوا بعده، قال عمر: إنّ النبىّ (صلی الله علیه و آله) غلبه الوجع، وعندنا کتاب الله حسبنا؛ براى من کاغذى حاضر کنید، تا براى شما نامه اى بنویسم که پس از آن گمراه نشوید! عمر گفت: بیمارى بر پیامبر چیره شده و کتاب الهى که ما را کافى است، نزد ماست».[صحیح بخارى، کتاب العلم، باب 39 (باب کتابة العلم)، ح 4]

صحیح مسلم نیز در یک مورد (از سه مورد) نام معترض را عمر ذکر کرده است.[صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب 6، ح 8]
ولى با توجه به شباهت دیگر گفتارها با یکدیگر در مخالفت عمر با سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تردیدى نیست و اگر در نقل هایى آمده است «فقالوا»[صحیح بخارى، کتاب المغازى، باب 84، ح 4 و صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب 6، ح 6 و 7] و یا آمده «فقال بعضهم»[صحیح بخارى، کتاب المغازى، باب 84، ح 5] معلوم است که یکى از مخالفت کنندگان با نوشتن وصیت نامه، عمر بوده است.
و همان گونه که قبلا اشاره شد، این ماجرا را بخارى شش بار و مسلم سه بار در کتاب خود آورده اند و از این احادیث استفاده مى شود که بعد از مخالفت عمر، بعضى به حمایت از او و جمعى به مخالفت با او برخاستند.
این ماجرا را بسیارى دیگر از دانشمندان اهل سنّت نیز در کتاب هاى خود نقل کرده اند[رجوع کنید به: مسند احمد، ج 1، ص 222، 293، 324، 325 و 355؛ ج 3،ص 346؛ مسند ابى یعلى، ج 3، ص 395؛ صحیح ابن حبان، ج 8، ص 201؛ تاریخ طبرى، ج 3، ص 193؛ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 185 و کتب دیگر]؛ ولى ما تنها احادیثى را که در صحیح بخارى و مسلم است ـ که صحیح ترین کتاب نزد برادران اهل سنت محسوب مى شود ـ مورد بررسى قرار مى دهیم.

## 2. تعبیرات مختلفى که در مخالفت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفته شد

اکنون به کلماتى که در مخالفت با فرمان حضرت بیان شده است، مى پردازیم. باز تکرار مى کنیم همه اینها در صحیح بخارى و مسلم است.
در یک مورد آمده است: «فقال بعضهم: إنّ رسول الله قد غلبه الوجع، وعندکم القرآن، حسبنا کتاب الله».[صحیح بخارى، کتاب المغازى، باب 84، ح 5]
در تعبیر دیگر آمده است: «فقال عمر: انّ رسول الله قد غلب علیه الوجع، وعندکم القرآن، حسبنا کتاب الله».[صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب 6، ح (علیهما السلام)]
در تعبیرى شبیه به همان آمده است: «فقال عمر: إنّ النّبى قد غلب علیه الوجع، وعندکم القرآن، حسبنا کتاب الله».[صحیح بخارى، کتاب المرضى، باب 17، ح 1]
و در جاى دیگر نیز به این صورت نقل شده است: «قال عمر: إنّ النّبى غلبه الوجع، وعندنا کتاب الله، حسبنا».[صحیح بخارى، کتاب العلم، باب 39 (باب کتابة العلم)، ح 4]

مطابق این تعبیرات، عمر براى جلوگیرى از نوشتن نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفته است: «بیمارى بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیره شده (و نعوذ بالله نمى داند چه مى گوید!) و قرآن که نزد شما هست، براى هدایت ما و شما کافى است».
در پنج مورد واژه «هجر» (نعوذ بالله هذیان گفتن) به کار رفته است، البته در پاره اى موارد به صورت استفهامى و یک مورد به صورت اخبارى.
در یکجا آمده است: «فقالوا: أهجر رسول الله».[صحیح بخارى، کتاب الجهاد و السیر، باب 175، ح 1] در دو مورد آمده است: «فقالوا: ما شأنه؟ أهجر؟ استفهموه».[صحیح بخارى، کتاب الجهاد و السیر، باب 175، ح 1؛ کتاب المغازى، باب 84، ح 4 و صحیح مسلم، کتاب الوصیة،باب 6، ح 6]
اهل لغت نیز «هجر» را وقتى که به بیمار نسبت داده شود، به معناى هذیان گویى دانسته اند.
«فیومى» در «مصباح المنیر» مى نویسد: «هجر المریض فى کلامه هجرآ ایضآ خلط وهذى؛ مریض در کلامش هجر گفت یعنى نامیزان حرف زد و هذیان گفت و به پرت و پلاگویى افتاد».[مصباح المنیر، واژه هجر.]

در لسان العرب نیز آمده است: «الهَجْر: الهذیان والهُجْر بالضم: الاسم من الاهجار وهو الافحاش وهَجَر فى نومه ومرضه یهجُر هجرآ: هذى؛ «هَجر» به معناى هذیان گویى است و «هُجر» که اسم مصدر است به معناى سخن زشت است و هنگامى که این واژه به آدم خوابیده و یا بیمار نسبت داده شود، مفهومش این است که او در خواب و یا حالت بیمارى هذیان گفت و حرف هاى نامربوط زد».[لسان العرب، واژه هجر.]
به راستى چگونه مى توان درباره حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که فرستاده خدا و رابط میان خدا و خلق شمرده مى شود، این کلمات و سخنان را بر زبان جارى کرد؟!! در حالى که قرآن در شأن او مى گوید: «(وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى)؛ او هرگز از روى هواى نفس سخن نمى گوید»[نجم، آیه 3] و نیز قرآن مى گوید: «(وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛ آنچه را رسول خدا براى شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهى کرده خوددارى نمایید»[حشر، آیه 7] و نیز مى فرماید: «(فَلْیَحْذَرْ الَّذِینَ یُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ یُصِیبَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ)؛ آنان که فرمان او را مخالفت مى کنند، باید بترسند از اینکه فتنه اى دامنشان را بگیرد، یا عذابى دردناک به آنها برسد!».[نور، آیه 63. ابن کثیر مى نویسد: «ضمیر «امره» به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برمى گردد» و در ادامه که قرآن فرمود: (أَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَةٌ) نیز مى نویسد: «اى فى قلوبهم من کفر او نفاق او بدعة؛ (مخالفت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سبب فتنه مى شود) یعنى چنین افرادى در قلبشان به کفر، یا نفاق، و یا به بدعت دچار مى شوند». (تفسیر ابن کثیر، ج 5، ص 131)]

## 3. نزاع و درگيرى در محضر آن حضرت

علاوه بر این سخنان ناروا، بعضى از صحابه در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به نزاع و کشمکش پرداختند. جمعى با عمر همراهى کردند و گروهى با او به مخالفت برخاستند و مى گفتند: بگذارید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وصیت نامه اش را بنویسد.
همان گونه که در بعضى از روایات صحیح بخارى آمده است: «فاختلفوا وکثُر اللَّغَط؛ آنها اختلاف کردند و هیاهو و داد و فریاد زیاد شد».[صحیح بخارى، کتاب العلم، باب 39، ح 4]
در چهار روایت در صحیح بخارى و صحیح مسلم آمده است: «فتنازعوا ولاینبغى عند نبىّ تنازع؛ به نزاع و کشمکش پرداختند در حالى که این کار در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) شایسته نبود».[صحیح بخارى، کتاب الجهاد والسیر، باب 175، ح 1؛ کتاب المغازى، باب 84، ح 4؛ کتاب الجزیه، باب 6، ح 2؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب 6، ح 6]
در سه روایت در صحیح بخارى و مسلم (با اندکى اختلاف در تعبیرات) آمده است: «فاختلف اهلُ البیت فاختصموا، فکان منهم من یقول: قرِّبوا یکتب لکم النبىّ کتابآ لن تضلوا بعده، ومنهم من یقول ما قال عمر؛ اهل خانه اختلاف کردند و با هم به درگیرى و خصومت پرداختند. برخى از آنها مى گفتند: قلم و دوات را حاضر کنید تا براى شما نامه اى بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نشوید و برخى نیز سخن عمر (که بیمارى بر پیامبر غلبه کرده) را مى گفتند».[صحیح بخارى، کتاب المرضى، باب 17، ح 1؛ کتاب المغازى، باب 84، ح 5؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب 6، ح 8]
این مطالب کاملا گویاى آن است که در نزد آن حضرت به خصومت و کشمکش و نزاع پرداختند و سخنان بالا ردّ و بدل شد!

## 4. عکس العمل پیامبر چگونه بود؟

عکس العملى که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در برابر برخوردهاى نارواى جمعى از صحابه و نزاع و درگیرى آنان از خود نشان داد نیز قابل توجه است. مطابق آنچه در صحیح بخارى و مسلم آمده، دو نوع عکس العمل از آن حضرت نقل شده است:
1. فرمود: «قوموا عنّى ولاینبغى عندى التنازع؛ از نزد من برخیزید (و دور شوید) که در محضر من نزاع و کشمکش سزاوار نیست».[صحیح بخارى، کتاب العلم، باب 39، ح 4. در برخى از روایات فقط کلمه«قوموا» آمده است: همان مدرک، کتاب المغازى، باب 84، ح 5؛ کتابالمرضى، باب 17، ح 1؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب 6، ح (علیهما السلام)]
در این تعبیر کاملا خشم و ناراحتى رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از سخنان، اعمال و رفتار آنها آشکار است.
2. هنگامى که نزاع و کشمکش پیش آمد و حرف هاى زشتى به آن حضرت زده شد، فرمود: «ذرونى، فالّذى أنا فیه خیر ممّا تدعونی إلیه؛ مرا به حال خودم واگذارید! چرا که این حالتى که من در آن هستم بهتر از چیزى است که مرا بدان فرا مى خوانید».(اشاره به حالت توجه مخصوص به خدا در آخرین ساعات عمر است).[صحیح بخارى، کتاب الجزیه، باب 6، ح 2؛ کتاب المغازى، باب 84، ح 4؛ کتاب الجهاد والسیر، باب 175، ح 1، (در این حدیث، به جاى «ذرونى» کلمه «دعونى» آمده است). در صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب 6، ح 6، نیز آمده است: قال: «دعونى فالّذى أنا فیه خیر»]

## 5. اندوه فراوان ابن عباس براى چه بود؟

مطابق پنج روایت از روایات صحاح، هنگامى که ابن عباس مى خواهد گزارشى از ماجراى آن روز بدهد، نخست با تأثر و اندوه از آن یاد مى کند و سپس به نقل حادثه مى پردازد، به عنوان نمونه: «سعید بن جبیر ـ مطابق نقل صحیح بخارى ـ مى گوید، ابن عباس مى گفت: «یوم الخمیس و ما یوم الخمیس؛ روز پنج شنبه، چه روز پنج شنبه دردناکى؟!».
سپس سعید بن جبیر مى افزاید: «ثمّ بکى حتّى بلَّ دمعه الحصى؛ سپس (ابن عباس) آن قدر گریست که قطرات اشک چشمش روى سنگریزه هاى زمین افتاد».[صحیح بخارى، کتاب الجزیه، باب 6، ح 2. شبیه همین مضمون در چندنقل دیگر نیز آمده است؛ ر.ک: صحیح بخارى، کتاب الجهاد والسیر، باب175، ح 1؛ کتاب المغازى، باب 84، ح 4 (بدون نقل گریستن ابن عباس)؛صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب 60، ح 6 و ح (علیه السلام)]

روشن است که تأسف ابن عباس و اشک فراوان او، هم به سبب توهینى است که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد و هم به خاطر جلوگیرى از نوشتن آن حضرت؛ که در صورت نوشتن، از گمراهى امت جلوگیرى مى شد.
درچهارنقل دیگردرصحیح بخارى ومسلم از این حادثه آمده است که ابن عباس پس از نقل این ماجرا، در پایان براى ممانعت از کتابت آن نامه، بسیار تأسف مى خورد. از جمله:
در روایتى که عبیدالله بن عبدالله از ابن عباس نقل مى کند، پس از بیان ماجراى جلوگیرى از ممانعت کتابت نامه، آمده است: «قال عبیدالله: وکان ابن عباس یقول: إنّ الرزیّة کلّ الرزیّة ما حال بینَ رسول الله وبین أن یکتُبَ لهم ذلک الکتاب، من اختلافهم ولَغَطهم؛ عبیدالله گفت: ابن عباس همواره مى گفت: مصیبت و خسارت سنگین و حقیقتاً خسارت تام، آن است که آنان به سبب اختلاف، هیاهو و کشمکش مانع شدند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن نامه را بنویسد».[صحیح بخارى، کتاب المرضى، باب 17، ح 1؛ شبیه به همین مضمون: کتاب العلم، باب 39، ح 4؛ کتاب المغازى، باب، 84، ح 5؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب 6، ح 8]

## 6. آيا مى توان چنين نسبت هايى را به پيامبر داد و نافرمانى کرد؟

شارحان «صحاح» در شرح این احادیث تصریح کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سلامت و بیمارى معصوم است و همیشه سخنش عین حقیقت است.
ابن حجر عسقلانى از «قرطبى» نقل مى کند که: «مقصود از «هجر» در این حدیث سخن انسان بیمار است که درست حرف نمى زند و لذا به حرف او اعتنایى نمى شود». سپس مى افزاید: «و وقوع ذلک من النبى (صلی الله علیه و آله) مستحیل لانّه معصوم فى صحّته ومرضه لقوله تعالى (وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى) و لقوله (صلی الله علیه و آله) إنّى لااقول فى الغضب والرضا إلّا حَقّاً؛ وقوع چنین امرى (هذیان گویى) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) محال است؛ زیرا آن حضرت در سلامت و بیماریش معصوم است، به دلیل سخن خداوند که مى فرماید: «او (پیامبر) از سر هوا و هوس سخن نمى گوید» و به دلیل سخن خود آن حضرت که فرمود: «من در حال خشم و خشنودى (در هر حالى) جز حق نمى گویم».[فتح البارى، ج 7، ص 739 .- 740]

بدرالدین عینى نیز در «عمدة القارى» که در شرح صحیح بخارى است، دقیقاً همین مطلب را مى گوید.[عمدة القارى، ج 12، ص 388 (دارالفکر، بیروت، چاپ اوّل، 2005 م)]
دانشمند معروف دیگرى به نام «نووى» نیز در شرح صحیح مسلم مى گوید: «إعلم انّ النبى معصوم من الکذب و من تغییر شیء من الاحکام الشرعیة فى حال صحته و حال مرضه؛ بدان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) یقیناً از سخن دروغ و ناروا و تغییر احکام شرعى چه در حال صحت و چه در بیمارى معصوم است».[صحیح مسلم، بشرح الامام محیى الدین نووى، ج 4، ص 257]
اضافه بر آیات متعددى از قرآن مجید که قبلا به آن اشاره شد، اینها همگى گواه است که مقام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فراتر از این بود که سخن نادرستى در تمام عمر از او سر زند.
قابل توجه اینکه گروهى از دانشمندان اهل سنت دست به توجیهاتى براى این مسأله مسلم تاریخى زده اند، که راستى شگفت آور است!!
مسأله اى به این روشنى توجیه ندارد، آیا بهتر نبود به جاى توجیهات غیر منطقى، پیش داورى هاى خود را کنار مى گذاشتند و مى گفتند خطاى بزرگى از شخص یا اشخاصى سر زده که همه مى دانیم آنها جایز الخطا بوده اند.
به عنوان نمونه در کتاب «فتح البارى فى شرح صحیح البخارى» که از مهمترین کتب نزد این برادران است مى خوانیم: علما متفقند که قول عمر حسبنا کتاب الله (قرآن براى ما کافى است) نشانه قوت فقه و دقت نظر او است!![صحیح بخارى، کتاب المرضى و صحیح مسلم، کتاب الوصیة] آیا جمله قبل از آن که گفته است: «بیمارى بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) چیره شده (و پریشان گویى مى کند)» نیز نشانه فقه و دقت نظر است؟!
به علاوه آیا کتاب الله بدون سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کافى است در حالى که حتى عدد رکعات نماز، و نصاب زکاة، و عدد اشواط طواف و عدد سعى و رمى جمرات و بسیارى از احکام دیگر فقط در سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده، آیا نفى این امور نشانه فقه و دقت نظر است؟ آیا اعتراف به واقعیت ها بهتر از این گونه توجهات نیست (خدا عالم است!).

## 7. مسأله مهم تر!

از این سخنان ناروا و حیرت انگیز که در شش مورد از کتاب صحیح بخارى و سه مورد صحیح مسلم آمده است، که بگذریم این سؤال پیش مى آید که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چه چیز مهمى را مى خواست بنویسد (یا دستور دهد آن را بنویسند) که با این مخالفت شدید روبه رو شد؟!
به یقین آن مطلب اولا تناسب با آخرین روزهاى حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشته.
ثانیاً: مسأله بسیار مهمى بوده که اگر به آن عمل مى شد هرگونه گمراهى و اختلاف ناشى از آن برطرف مى گشت.
ثالثاً: آن مسأله خوشایند بعضى از حاضران نبود، و با آن مخالف بودند.
تصور مى کنیم خواننده گرامى مى تواند حدس زند که آن مسأله چیزى جز مسأله خلافت و ولایت نبود، خلافت چه کسى جز على بن ابى طالب (علیه السلام)؟!
ما معتقدیم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از بیانات گوناگون در جهت معرفى امام على (علیه السلام) به ولایت امّت و به ویژه پس از ماجراى غدیر، در پى تثبیت امر امامت و خلافت آن حضرت بود؛ این نکته را مى توان از کلمات مشابه این حدیث و کلمات دیگرى از آن حضرت که درباره عترت گرامى اش فرموده است ـ مخصوصآ حدیث ثقلین ـ بدست آورد؛ که به خواست خداوند در نوشته هاى بعد درباره حدیث غدیر و حدیث ثقلین سخن خواهیم گفت.
یک بار دیگر این جزوه را مطالعه فرمایید، ما قضاوتى نمى کنیم بهتر است خودتان داورى نمایید. (پایان)
والسلام على من اتبع الهدى
محرم الحرام 1429 هـ .ق.
دى ماه 1386

## فهرست منابع

1. قرآن کریم
2. تاریخ طبرى، محمد بن جریر طبرى، مؤسّسه اعلمى، بیروت، چاپ چهارم، 1403ق.
3. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقى، دارالاندلس، بیروت، 1996 ق.
4. صحیح ابن حبان، ابن حبان، تحقیق شعیب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، 1414ق.
5. صحیح بخارى، ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل بخارى، تحقیق صدقى جمیل العطّار، دارالفکر، بیروت، چاپ اوّل، 2005م.
6. صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن حجّاج نیشابورى، تحقیق صدقى جمیل العطّار، دارالفکر، بیروت، چاپ اوّل، 2004م.
7. صحیح مسلم شرح محیى الدین نووى، شرکة ابناء شریف الأنصارى، بیروت، 2007م.
8. عمدة القارى شرح صحیح بخارى، بدرالدین عینى، دارالفکر، بیروت، چاپ اوّل، 2005م.
9. فتح البارى، احمد بن على بن حجر عسقلانى، مکتبة العبیکان، ریاض، چاپ اوّل، 1421ق.
10. الکامل فى التاریخ، ابن اثیر جزرى، تحقیق أبى الفداء عبدالله القاضى، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ سوم، 1418ق.
11. لسان العرب، ابن منظور افریقى، دار صادر، بیروت، چاپ اوّل، 1997م.
12. مسند ابى یعلى، ابویعلى موصلى، تحقیق حسین سلیم اسد، دارالمأمون للتراث، چاپ دوم.
13. مسند احمد، احمد بن حنبل، دار صادر، بیروت.
14. مصباح المنیر، فیّومى، تصحیح محمد عبدالحمید، 1347ق.